هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور
العارفین بذکره واطلق السنتهم
بشکره واعمر جوارحهم بخدمته
وسقاهم بمحبته زلال معرفته
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
محمد هو افضل الرسل وخاتم انبیا
ئه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما از حمد خدای
بیچون و درود پیغامبر رهنمون همیگوید بنده

گنهگار

گنهگار شرمسار احقر عباد الله حاجی صح سرهندی ابن حضرت
قطب الاقطاب غوث الاحباب کاشف اسرار
مکتوم سرمست باده قیوم الشیخ غلام محمد معصوم قد
س الله سره الاقدس که نسبت و ارادت این فقیر حقیر
در انتساب طریقت درابتدا بخدمت شریف والد
بزرگوار خود است هرچند که در حیات صوری آن معنی
کعبه ارباب حقیقت این فقیر صغیر و خورد سال بود
فاما از آنجا که در حصول کمال و برکات طریق در
این سلسله نقشبندیه جلیله صغیر و کبیر برنا و پیر
و نسا و رجال مساوی اند لهذا آنحضرت قبله دارین
و کعبه کونین قدس سره بموجب عنایتی که در

حق من داشتند و بمقتضای امر الهی جل شانه
که بدان مامور بوده اند کمال اشفاق و عنایت
خود را در باره این احقر فی عباده فرزندان مصروف
داشته اند در همان ایام طفولیت بدلهای
قابل این بیحاصل مستوجب کبر دیده و توجهات
کثیر البرکات خود را ازین ذره بی مقدار
دریغ نداشته کاتما اکثری به بشارات عالیه
و اشارات متعالیه نیز منواختند چنانچه بر
خی ازان بشارات که از زبان درفشان العالی
حضرت متعالی منقبت که در حق این بی بضاعت
صدور یافته اینست در سایر احباب و اخیار

ان

ان قبلهٔ ابرار در رنگ آفتاب نصف النهار بدرجهٔ
اشتهار رسیده چنانچه مقربان آن درگاه فلک
جاه را از استماع آن کلمات زاکیات که در
صح
حق طفل چند ساله مشاهده می نمودند عجب
حیرانی می افزود بیت امروز نی میان ما و جانان
اتحاد است بلبل ما را بطفلی چوب گل گهواره است
تا آنکه ارتحال و انتقال آن قبلهٔ ارباب حال بعالم
و آن قطب دایره مدار ازین عالم غدار بحکم
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب کام جان را
بزلال وصال محبوب فرموده لقد امانت

جان را بجانان تسلیم فرمود انا لله وانا الیه
راجعون مثنوی چون صدف عالم چو گوهر بود او
اندرین اعراض جوهر بود او ‖ از کمال وذکر آیات
عجب ‖ بود بیخود وشمار اورا لقب ‖
کشف تندی داشت جنیدان کز سریی ‖
خویش خبر میداد تا عرش علا ‖ دیده حق بین
او بی بیش و کم ‖ یک نظر میدید تا لوح وقلم ‖
گوهر عرفان غرایب سفتی او ‖ گوش بر دل مر
دیگر گفتی او ‖ چون خوارق بود او را بیکران
شرح آن جمله نیاید بر بیان ‖ لیک یک حرفی که رو

آن سعید

آن سعید ‖ کافری گر دیده ایمان آورید ‖ یوسفانه
تا نقاب از رخ گشود ‖ ماه و اخترها نمودندش سجود
خلعت قطبیت اورید سر ‖ تاج قیومیش بر فرق سر ‖
خلاصه کلام چون بعد از وفات آن نخبه صفات
این بیکس مانده سرگردان صغیر خورد سال مانده بود
از بلند پایه پیر و پدر بزرگوار جدا افتاده لهذا از غم
مفارقت و الم مهاجرت آن عالیحضرت متعا
لی منقبت زار زار چون ابر نوبهار میگریست
و سینه بریان خود را با دیده گریان تسلین میداد
گرد یتیمی را از چهره غبار آلوده خویش بر رومال

پیکسی می ماند و با هر که از جماعه اقارب نشسته

دل غمگین خود را مینمود بعضی بلفظ اشکین اشکن

تا شکسته گردد اشارت لسنگ ملامتم مینمودند و جمعی

به نیش سنان زبان جگر ریش نمود نمکپاشی

جیتم حقارت طبابتم میفرمودند تا سالی چند

برین حال برآمد که عنایت ازلی حضرت لایزال

شامل حال این درویش الم ریش گردیده دستگیری صحبت

رحمت فرمود و او را الفرزند رشید و خلیفه سعید

آن امام همام قبلة الانام قدس الله تعالی روحه

رسانید طریق اندراج النهایت فی البدایت

رسید زره

این راه را ببرکت صحبت شریف وصول نموده اند

با جازت تعلیم و تلقین طریقه شریفه علیه نقشبندیه از

جناب فیض مآب و مفتخر و ممتاز گردید الحمد لله علی

حمد الکثیر الطیبا مبارکا بعد از آن اراده صغر سعادت

اثر حضرت حرمین شریفین زادهم الله شرفا و تعظیما با

دل و جان این ناتوان اتفاق فتاد الحمد لله

و المنت که به تفضلات اقدس الهی جل شانه و بعنایات

بی نهایت جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله

علیه و آله و اصحابه و سلم در عرصه نه ماه بسر منزل مقصود

رسیدم و دیدم آنچه دیدم چنانچه رساله آداب الارشاد

که مسمی معدن الاسرار است در بیان طریقه سلوک از ابتدا

تا انتها در همان صفر به تحریر در آمد القصه بعد از
مراجعت حضرت حرمین الشریفین المعظمین وقتی
از اوقات بخاطر فاطر این احقر قاصر راه یافت
که چون بیان سلوک شاه راه طریقت شرح معارج
حقیقت در کلام مشایخ عظام و مکتوبات قدسی
آیات حضرت امام ربانی و محبوب سبحانی حضرت
مجدد الف ثانی قدس الله سره السامی علی الترتیب از ابتدا
تا انتها یکجا مفصلا مذکور نیافته است و اجزای بیان
معارف در کلام اکابر این طایفه علیه متفرقه اند لهذا
آنچه از قسم مراتب سلوک و تسلیک بتحریرات
عالیه درجات که از امداد توجهات ایشان بتو رسیده

رسیده است مرتبه بعد مرتبه در قید کتابت در آید
و آن را وسیله صلاح و فلاح خود سازی هر آینه
آسانی تمام برای طالبان طریقه مولی جل شانه
و روندگان آن شاهراه خواهد بود موجب سعادت دارین
و باعث نتیجه کونین تو خواهد گردید فاما چون مقتضای
کل امر مرهون باوقاتها مدار هر کار موقوف بر وقت
است لهذا ایامی چند در تالیف و تصنیف این حقا
یق و دقایق تعویق افتاد تا آنکه محب الفقرا انیس
الغربا محبوب دلهای محمد اسلام خان مردی از
حق پرستان بی اشتباه دل زنده در آن خدا
آگاه متحرک این معنی شده سلسله جنبان جمع آوری

آوری این اسرار غیبی و معارف لاریبی گردید هرچند
که این کمینه خاکسار در خود هیچگونه قابلیت این کار نمی
یافت فاما بمقتضی آنکه ز لطف دوست نومیدی
حرام است توکلت علی الله بکرم عمیم حضرت علیم الحکیم
نسبته الطاف عظیم و احسان قدیم او عز و شانه را
دست آویز خود ساخته در عشره ثانی شهر ربیع ا
لثانی سنه هزار و یکصد و نود هشت از هجرت
مقدس مطهر نبوی علی صاحبه الصلوات
والسلام و تحیته بدار السلطنه فاخره کابل صانها
الله تعالی عن الآفات و انتشر لنزل طریقه سلو
ک خاصه شریفه اکابر نقشبندیه احراریه و قا

دریه

دریه و احمدیه و چشتیه و صابریه و سهروردیه و کبرویه
قدس الله تعالی اسرارهم و نور بانوارهم بهشت باب
هر کدام آنرا دری از ابواب جنات النعیم و دریچه رضا
مندی حضرت رب الرحیم تواند گفت در بند رقم
و قید قلم در آورده بتحریر کشید و چون سال تاریخ
تالیف این کتاب مستطاب از حروف متبرکه مخزن ا
حمدی ظاهر و مبرهن است لاجرم این نسخه شریفه را بتس
میه به مخزن الانوار احمدی فی کشف الاسرار مجددیه
مسمی نمود تا عقیدت مندان خاص و محبان بلا
اختصاص این سلاسل اربعه شریفه در بحر انوار معانی
آن غواصی نموده گوهر شاهوار اسرار آن گردیده

قلبه ویرانی تشنه لبان معنوی بتوفیق الله سبحانه شروعی
در افتتاح انجلد دلگشاه جان افزا مینمایم والله سبحا
نه هادی الی سبیل الرشاد
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد
ازل گفت بگو میگویم باب اول در بیان ترتیب طریقه
حضرات نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار
فرموده اند این اکابر سیر انفسی را بر سیر آفاقی برخلاف
مشایخ سایر طرق رحمة الله تعالی علیهم اجمعین
فصل آدمی مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر
و پنج از عالم خلق نفس انسانی و پنجگانه عالم

و لطایف ذکر کرده است آن ده مظهر انوار و مورد اسرار ان
گردیده بقدر استعداد خویش از مطالعه آن حظی
وافر فرمایند و از هر بابی ابواب سعادتی بر روی
خود گشایند و در آن وقت خوش این عاصی دور از
کار را بدعای خاتمت و حسن عافیت یاد فرمایند
فی الحقیقت آنچه تحریر یافته زلال جان تشنه لبان
وادی اشتیاق است و دوای درد دل بیماران
فراق که آنها از شدت حرارت تعشق مطلوب
روان خود را باتش محبت سوخته و ایشان از
صعوبت امراض قویه مفارقت محبوب رسیده جان
از زندگانی دوخته اکنون بدفع حرارت قویه
مرتعش

قلب و روح و سر و خفی و اخفی است و پنجگانه عالم
خلق نفس انسانی و عناصر اربع است که عبارت
از خاک و آب و باد و آتش لهذا مشایخ عظام
بجهت قطع منازل سلوک این لطایف عشره
دو سیر تجویز فرموده اند سیر آفاقی و سیر انفسی
آنچه فوق العرش است آنرا انفس گویند و عالم
امر با آنند که نصیبی از بیچونی دارند و بلامکانی
موصوف است و آنچه تحت العرش است آنرا عالم خلق
و آفاق موصوفند که بداغ چونی و مکانی موصو
فند و عرش مجید را مابین این دو عالم

برزخ

برزخ قرار داده میفرمایند که ولایت را بیرون آیند
و عالم که آفاق و انفس عبوده باشد قدم گاهی نه
و گذرگاهی نیست و انسان مجموعه است مر این عالم
خلق و امر را چنانچه اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می
بینند در خودی بینند و هر چه می شناسند در خود
می شناسند و جمیع اینها در وجود خود است
وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ بالجمله مشایخ
سایر طرق غیر از اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس
سر الله تعالی اسرارهم سیر عالم امر را که فوق العرش است
بلند تصور نموده و سیر عالم خلق را پست فهمیده

شروع سلوک طریقه را ابتدا از عالم خلق میفرمایند
و بریاضت شاقه می پردازند و بخلوت رغبت
بوده بطوع ده گانه را علی الترتیب بجا می آرند
و از انجا تزکیه و تصفیه عناصر اربع حاصل نموده
بعد از ان چنانچه معمول است که پستی به بلندی توا
ن رفت متوجه سیر عالم امر که فوق عرش است میگردند
و فنا و بقای لطائف همه عالم و نسیان ماسوا که
صفت لازمه اوست مشرف می شوند فاما مشایخ
طریقه عالیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم از علو همت
چون شهباز بلند پرواز سیر آفاقی را بیکار القصور نموده
انتهای

انتهای دیگران ابتدای خود قرار داده شروع سلوک طریقت را
ابتدا از عالم امر میکنند چنانچه اول توجه ایشان با حضرت
صرف است و از اسم و صفت مجردات تقدس آلهی جل
شانه نحو استه از تنزیه و تشبیه می گرایند بالجمله در خصوص
اختیار فرموده این حضرات سیر عالم امر ابر عالم خلق از
امداد و توجهات جناب ایشان وجوه چنده بدل تحصیل
این احقر راه می یابد و به بیان آن می پردازد
آنکه سیر انفسی متضمن جذبه و صحبت است و باعث ازدیاد
عشق و شوق و ذوق میگردد و درد و سوز و گداز را
می افزاید و شک نیست که قطع مسافت این راه
بی

تا آتش شوق و محبت افروخته نشود و نایره جانگداز
عشق شعله نه انگیزد و از گرفتاری دام تعلقات انسانی
و خس و خار ما سوی الله خلاصی و رهائی ممکن نیست
د آنکه سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در
قرب سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است
و سیر انفسی مطلوب را در خود جستن و گرد دل خود گردیدن است
د آنکه سیر آفاقی تابع سیر انفسی است هرگاه عروج سالک
در مدارج مراتب اصول لطایف عالم امر که فوق العرش است
واقع می‌شود سیر عالم خلق که تحت العرش است
بطریق اولی قطع خواهد شد آنکه سیر انفسی نظر

بی‌نهایت را بی ضربه عشق و محبت بپای ریاضت
و مجاهده پیمودن بسی مشکلست چنانچه عارف
روم قدس الله سره العزیز ایمای بآن میفرماید
رباعی پیر زاهد هر یکی یک روزه راه پیر عارف
هر دمی تا تخت شاه گرچه زاهد را بود در روز شرف
کی بود یک روزه از خمسین الف زاهدان از ترس
می تازند بپا عاشقان پران از برق و هوا
از عشق جان دوید و ازین زنیم عشق کو و هم کو و فرق
عظیم عشق آن شعله است کو چون برفروخت
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت الحق که سخن اهل حق
سخن عشق

ولایتست و نیز آفاقی شرط ولایت نیست چنانچه در دیر
عالم خلق مخالفان دین که جوکیان و برهمنان و
فلاسفه یونان و غیر آن باشند نیز شرکتی دارند و از قسم
تجلیات صوری و مکاشفات کونی بطریق استدراج
بسیار می آرند و اخبارات غیبی می آرند فاما چون از
از دولت عشق و محبت جناب قدس جل شانه
و حبیب او علیه الصلوات و السلام بی بهره اند لهذا غیر
از خسرانی و بعد و حرمان نصیب ایشان نیست
شمه از خصایص این محبت شنو محبتست که سلسله
جناب ظهور اظهار کردیده محبتست که خواص بشر را
برخواص

برخواص ملک بفضل بخشیده محبتست که محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم از سایر حضرات انبیا تخصص
ساخته بتاج کرامت قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و بخلعت فاخره و ما
ارسلناک الا رحمة للعلمین تکریم
فرموده محبتست که جد مبارک حضرت ابو البشر
را علی نبینا و علیه الصلواة و السلام مسجود ملائکه
ملایک ملاء الاعلی کردانیده محبتست که بمقتضای
کریمه تعرج الملئکة و الروح فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة قطع دایره سیر الی الله

نقد بر آن بمدت پنجاه هزار سال راه فرموده اند
در عرصه ساعتی طی نموده محبت است که وجود
مبارک مقدس مطهر محمدی را علیه الصلوة والسلام
در طرفة العین از مکان و زمان و ملک و ملکوت
و یقین و چونی و چندی گذرانیده بخلوت سرای
بیچون و بیچگونگی رسانیده بخطاب مستطاب یا محمد
انا و انت و ما سواك خلقتُ لك نفسی را
بخشیده محبت است که عاصیان گنهکار شرمسار
اهل کبایر و صغایر بر امت وی را علیه الصلوة والسلام
نموده ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه
هو الغفور

را اگر جسیم تو اجنحه بر سایر امم با تقدم حضرت انبیا علیه الصلوة
والسلام فضل کرامت فرموده محبت اگر بگویم شرح این بحد نشود
نظم المولوی از محبت خارها گل می شود ۞ وز محبت سرکه ها
مل می شود ۞ از محبت سنگ روغن می شود ۞ بی
محبت موم آهن می شود ۞ از محبت دردها صافی شود
از محبت مرده زنده می شود ۞ بالجمله فضل این طریقه
علیه بر سایر طرق مشایخ رحمت الله علیهم اجمعین
چه بوجوهات گذشته و چه بدلایل آینده ثابت و مقرر
است نسبت ایشان بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
منسوب است که فوق همه نسبتهاست نهایت

مشایخ سایر طرق که در بدایت ایشان اندراج یافته
و منتهی ایشان حکم منتهی دیگران دارد ذکر شریف
ایشان که خفی است افضل اذکار است چنانچه برقص و وجد
و تواجد که از محرومات شرعی اند بخلاف مشایخ سلاسل
دیگر دل بستگی و گرفتاری ندارند مصرع نقشبندند ولی در بند
هر نقش نیند هر دم از بوالعجبی نقش دگر می آرند
سبحان الله چون آخر دیگران اول این برگزیدگان
الهی است جل شانه و مبتدی طریقه شریفه ایشان
حکم منتهی طرق دیگران دارد و نهایت کمال ایشان
چه خواهد بود بیت نقشبندیه عجب قافله سالار اند

که برند

که برند از ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبت شان
می برد وسوسه خلوت و فکر چله را قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور
حاش لله که برارم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند

باب دویم در اشغال و اذکار اکابر این طریقه علیه شریفه رحمة الله
علیهم اجمعین و در بیان فنا و بقاء لطایف خمسه عالم امر
و عالم خلق و شرح انوار و اسرار و تجلیات و ظهورات و مسکن
و ماوای آنها بدانکه شغل باطنی این طریقه علیه جلیله اقسام است
قسم اول ذکر لطیفه قلبی است بدانکه لطیفه قلبی که عبارت
از ذکر اسم ذات اقدس الهی است جل شانه و طریق او آنست
که سالک دل خود را مقابل دل شیخ حاضر نموده بدو زانوی
ادب بنشیند و هر دو چشم بربندد و لب بر لب و دندان بر دندان

محکم بندد و نوک زبان خود را بکام اعلی چسپاند و جمع
وسوسه و خطورات ماسوی الله از دل زایل نموده لفظ
مبارک الله را در قلب صنوبری که در پهلوی چپ واقع
است بگذراند و بزبان دل این لفظ خطیر بگوید و در ذکر گفتن
صورت دل را تصور نکند و نفس را بانطرف راه ندهد
نفس از راه دماغ بطور خود آمد و رفت داشته باشد
و از اسم مبارک الله ذات بیچون خواهد که مقصود همین است
و هیچ صفت با او ملاحظه ننماید تا از ذروه ذات
بحضیض صفات فرو دنیاید و از تنزیه و تشبیه نگراید تکلف
و بی تکلف ذکر گوید حرکت قلبی شرط نیست باشد یا نباشد
اینحالت را یاد کرد گویند و سفر در وطن نیز نامند
درین وقت

درینوقت ذکر را از تلاوت قرآن و نوافل تسبیح و ان
افضل دانسته و سودمند شمرده در همه حال چه خفتن و
نشستن و رفتن و ایستادن بمقتضای کریمه فاذ
کر الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم
و مداومت بذکر مذکور چنان نماید که ذکر و حضور خاصیت دل
شود و صفت لازمه او گردد چنانچه سمع صفت سامعه است
و بصر صفت باصره بحدیکه اگر بتکلف فکر حضور از دل دور
کند دور نشود آن زمان غفلت و هوشیاری خواب
و بیداری خلوت و جلوت یکسان باشد این حالت را
یاد داشت گویند و گرفتاری در انجمن نیز نامند
که معبر لقای قلبیت و قطع تمامی دایره سیر الی الله

که مسافت آن را بمدت پنجاه هزار سال راه مقرر نموده اند
و از عنایت الهی جل شانه و امداد توجهات مرشد رهنما
بسالکان این طریق بسهولیت تمام قطع آن میسر می شود
و این لطیفه قلبی ولایت حضرت آدم صفی الله است
و زیر قدم اوست یعنی مشرب اوست علی نبینا و علیه
الصلواة وسلام و نور این لطیفه قلبیه را در عالم مثال
برنگ زرد قرار داده اند و مکان این تحت پستان چپ
واقع است دیگر ذکر لطیفه روحی است و درین لطیفه
روحی دو پیغمبر از حضرت انبیاء کرام که حضرت نوح و ابراهیم
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام بوده باشند مشترک
کنند و نور این لطیفه روحی سرخ است و مکان اینجا
فوق یک

یک انگشت تحت پستان راست معین است و دیگر
ذکر لطیفه سری است و مکان قدر دو انگشت فوق پستان راست
واقع است و نور این لطیفه سفید است و این لطیفه سری زیر
قدم موسی کلیم الله است و ولایت اوست علی نبینا
و علیه الصلواة والسلام والبرکات دیگر ذکر لطیفه
خفی است نور لطیفه سیاه است و مکانش قدر دو انگشت
فوق پستان چپ مایل بتوسط صدر واقع است و اسرار این
در اینجا بنظر می آید و واجب الاستتار است و این لطیفه
خفی زیر قدم حضرت عیسی علی روح الله است و ولایت
اوست علی نبینا و علیه الصلواة والسلام بعد ازان
ذکر لطیفه اخفی است و این اعلی ترین لطائف عالم

امر است و فوق همه آن که درشان او در حدیث قدسی
و فی الاخفی انا صادر شده است و مکان این در میان
صدر و نور شمس نیر است و این لطیفه اخفی زیر قدم
مبارک مقدس مطهر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه و سلم و ولایت وی است
علیه الصلوة والسلام دیگر آنکه چون هر کدام این لطایف
خمسه عالم امر لامکانی اند و نصیبی از عالم بیچونی دارند
و هر یکی را با دیگری مناسبت تامه است لهذا مشایخ
این طریقه علیه جلیله برای هر یکی ازینها همین یک ذکر اسم
ذات تجویز فرموده اند ٤ حتی اینها یک رنگ علیا بود
بلکه در هر سر خیال دیگر است تتمه جای نفس و خواص
باطنه

خواص
خواص باطنه یعنی خیال و وهم و فکر و فهم و حفظ دماغ
است انهم محل ذکر است چون ذکر بدماغ غالب می آید
تمام بدن در میگیرد و هر جزو بدن برنگ آن ذاکر میشود
آن را سلطان الاذکار گویند ازینجاست که این احقر در
اذکار در باب دل مذکور نموده است که مشایخ طریقه
نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم سیر آفاقی را نیز
در ضمن سیر انفسی قطع میفرمایند زیرا که چون ذکر مذکور
بدماغ که مکان نفس و هوا است و حواس باطنه است
غالب می آید بر سایر اجزاء قالب که مرکب از عناصر اربعه
در میگیرد فنا لطایف خمسه عالم خلق عناصر اربعه بود

بوده باشد که در ضمن فنای لطایف خمسه عالم امر صو
رت می‌گیرد هر چند که حقیقت آن وابسته بولایت کامله
ست باید که در هنگام ذکر سالک از سر تا قدم خود اسم
ت مبارک الله را تصور نماید تا ذکر ندکو در سایر اجزا
بدن جاری گردد و فنای جسدی که مرکب از عناصر است
واربعه ست بحصول انجامد و نشان فنای لطایف
خمسه عالم امر آنست که زوال علم حضوری و نسیان
ما سوای روی نماید و حضور مع الله سبحانه و تعالی
حاصل آید و آنچه بچشم ظاهر بیند تفهیم کیفیت او در نتوند
نمود همچنین از طعام لذیذ تا غیر لذیذ و لباس نفیس تا غیر
نفیس

تا غیر نفیس یکسان حکم است و نشان فنای لطیفه نفسی
آنست که وجود خود درین کس چون میت و جماد
بیحس و حرکت بخیال او در آید و علم حضوریش نیز
رو بزوال آرد و نشان فنای لطیفه قلبی آنست
که سالک در واقعه نهرهای جاری و آبهای روان
و دریاهای بیکران بیند و باغهای پر اشجار و میوها
نهای پر اثمار بنظر او در آید و نشان فنای لطیفه
بادی آنست که خود را در واقعات مثل جانوران
بالدار و هوای پران بیند و در جناح بجهت طیران
عالم قدس بیدا کند و سیر اسم ظاهر و اسم باطن

یعنی اسم علم و علیم هر دو لغیب او گردد و نشان فنا
ی لطیفه آتشی آنست که چراغهای روشن و مشعلها
ی عظیم و خرمنهای آتش ما بین السما والارض
در نظر او در آید چنانچه گفته اند بیت درره عشق تو در هر گام
صد جا آتش است چون نسوزم که مراد رجای اعضا آتش
است و نشان فنای لطیفه خاکی آنست که سطح
زمین برنگ دایره پرکاری شده در تحت نظر سالک
در آید و آنچه در روی زمین حادث شود از نظر باطن مخفی
نماند لمولوی المعنوی پی شکاف و زن دیوارها مطلع باشند
بر اسرار ما بلکه پیش از زادن تو سالها

عارفان

دیده باشند ترا با حالها عارفان که جام حق نوشیده اند
رازها دانسته و پوشیده اند دیگر باید دانست که فنای
لطیفه قلبی مربوط به تجلیات فعالی الهیت جل شانه
و بقای او بدان درین فنا فعل سالک منتفی می شود
و خود را مسلوب الفعل می یابد بعد از آن الفعل حق
جل ذکره باقی گردد و فنای لطیفه روحی که مربوط
بظهور تجلیات صفات او است سبحانه و بقای او
بدان درین فنا سالک از صفت بشری خود فانی شده
بصفت حق سبحانه باقی گردیده موصوف با وصاف
الله می شود بیت برین رز هستی من خبر نام نیست

در وجود من جز تو ای خودکام نیست || و فنای لطیفهٔ سر
مربوط است بقیام تجلیات صفات و اعتبارات
حق تعالی جل شانه و بقای آن بدان صفات
قدس بود و فنای لطیفهٔ خفی مربوط است بتجلیات
صفات تنزیهی و بقای او بدان و فنای لطیفهٔ
اخفی بتجلیات ذاتی او سبحانه عز شانه بحصول می
انجامد و بقای او بان اما اینقدر محقق گشته
است که بعد از فنای هر لطیفه ظهور این تجلیات
است و یا بعد از ظهور تجلیات فنای لطایف مذکوره
بعضی گشتن را قبل از پیوستن فرموده اند
وبعضی

و بعضی پیوستن را مقدم داشته اند و بعضی یکی را با
دیگر لازم و ملزم گفته اند چنانچه شیخ الاسلام انصاری
قدس سره درین باب میفرمایند تا نیابی نرهی
و تا نرهی نیابی و آنچه مختار حضرات اجداد کبار آنحضرت است
که سالک در عین فنا باقیست و در عین بقا فانی
بیت
نمیدان و مدان کمال این است || میباش و مباش متعلق نیست
چون معامله سالک به نهایت رسد درجات ولایت
درجات ولایت اندر نهایت آید و تشخص از او
لیا بود اگرچه بعضی از لطایف و بدولت فنا و بقا
مشرف شده باشند و بعضی نه بفنای آن

لطایف که بدولت فنا و بقا مشرف شده اند اکتفا رو
آن شخص از اولیا بود زیرا که این لطایف خمسه ام
در مرتبه ولایت اند و اصول هر کدام اینها از دایره ظلال
اسما و صفات وجوبی است که مسمی بولایت صغری ست
که ولایت اولیاست و مبادی تعین جمیع حضرات
اولیا و اصفیا و قطب و غوث و اوتاد و افراد
و ابدال و بدلا و نجبا و سایر ائمه اهلبیت و جمیع صحابه
است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حتی
که نقطه اخیره این دایره مسبده تعین حضرت صدیق
اکبر است رضی الله عنه در همین دایره است ظهور وا
رادت

و ارادت توحید بر سالک چنانچه کلمات انا الحق و
سبحانی ما اعظم شانی و لیس جبتی سوا الله و انا الله
الذی تکلم بالموسی علی الطور و لوای
ارفع من لوای محمد علیه الصلوة
والسلام و غیره شطحیات که از مشایخ متقدمین
و متاخرین که سر برزده است همه آن از نتایج و ثمرات
این دایره است و فرق این دایره آن را اجمال ظهور
نیست درین مقام ترقی سالک مربوط است باذکار و
اشکال لطایف خمسه مذکوره عالم امر و دوام
مراقبه او لادت ثانیا و کمال متابعت صاحب

شریعت علیه و علی آله و صحابه من الصلواة افضا
لها و من التسلیمات اتمها و اکملها و کثرت
رابطه بشیخ مقتدا و مرید تعشق و کمال محبت او و
مراعات آداب و شرایط او و طریقه رابطه شیخ اینست
که تصور کند صورت پیر را در دل بی آنکه ذکر گوید درین
مقام تصور صورت پیر سود مندست مرید را از ذکر
گفتن زیرا که پیر واسطه وصول است بدرگاه اقدس الهی
جل شانه ازینجاست که مشایخ این سلسله علیه
شریفه فنا فی الشیخ محصل فنا فی الله گفته اند چنانچه
بزرگی میفرماید و ازان روی که چشم تست احول
معبود

معبود تو پیر تست اول **باب سیوم در بیان طریقه نفی**
و اثبات و ان ذکر نفی آنکه با کلمه جمیع ماسوی الله است و جزء و
ثانی این کلمه طیبه شریفه ذکر جزء اول این کلمه طیبه متعلق
ست بدرجه اثبات است که نتیجه نفی است و طریقه اش
که زبان را بکام اعلی بچسپاند و هر دو چشم بر بندد و لب
بر لب و دندان بر دندان محکم بندد و نفس را از زیر ناف
حبس کند و کلمه لا را از ناف کشیده بفرق سر رساند و آنرا
از فرق سر بکتف راست آرد و الا الله را از کتف راست بر دل
صنوبری که در پهلوی چپ واقع است ضرب کند
این مجموعه بصورت لای معکوس باشد و در رسانیدن

این کلمات از تجلی مجلی باید که بخیال باشد و اعضا را
حرکت نده و حبس نفس تا یاری کند ذکر مذکور گوید لیکن
در هر نفس طاق گوید جفت نگوید از ابتدا که این ذکر را
وقوف دای نامند یعنی سالک واقف عدد باشد
از یک سه و از سه به پنج و از پنج به هفت و از هفت تا بیست
برود و تدریج تمام تا به بیست و یک برساند چون نفس
تنگی کند بگذارد و باز حبس کند ذکر مذکور گوید ثم کذا ثم
و در حین گذاشتن نفس بزبان دل بگوید که خداوندا
مقصود من توی و رضای تو و این را بازگشت میگویند
باید دانست که ابتدای این ذکر از جناب آن سرور عالم

علیه الصلوة

علیه الصلوة والسلام بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه که رئیس
صدیقان است و این سلسله علیه جلیله بجناب او منسوب
و منتهی می شود و بطریق تعلیم رسیده است چنانچه منقولست
که هر گاه امیر المومنین و امام الاصدقین آیینه باطن فیض
مواطن خود را بامداد صیقل این کلمه طیبه از غبار ماسوی
الله و علایق بشری پاک ساختی چندان بحبس نفس پرداختی
که از دل و جگر مبارکش بوی کباب بریان آمدی و نیز
از اکثر اکابر آن سلسله شریفه علیه قدس الله تعالی اسرار
هم منقولست که طریقه ذکر مذکور از جناب حضرت خضر
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحضرت خواجه عبدا

الخالق غجدوانی که سلسلهٔ حضرت خواجهای عالیشان است
قدس الله تعالی ارواحهم بهمان نسبت مذکوره مکرر فا
یض گشته است اورده اند که روزی حضرت خضر علی نبینا وعلیه
الصلواة والسلام بحضرت خواجه قدس سره ملاقات فرموده
اند وگفتند که شما در آب غوطه زنید و در آب این ذکر را برایشان
تعلیم نمودند غوطه زدند در آب برآن دارد که اعضا حرکت نکند
و نفس بر قرار باشد معنی این کلمهٔ طیبه بر پنج قسم ملاحظه
نماید قسم اول نفی آلهه باطله و اثبات معبود حقیقی است
جل شانه و عز برهانه لا نیست اله هیچ معبودی الا الله
جز ذات پاک قسم دوم دوم نفی جمیع موجودات
واثبات

واثبات واجب تعالی و تقدس است لا نیست اله هیچ موجود
الا الله جز واجب الوجود تعالی هرگاه این دو معنی نفی آلهه باطله
وجمیع موجود ممکن و اثبات معبود حقیقی واجب الوجود
تعالی حاصل آید بعد ازان بمعنی قسم ثالث پردازد و آن نفی وا
جب و ممکن و اثبات خود است لا نیست اله هیچ ممکن
و واجب الا الله جز وجود مطلق چون درین مقام بسا
لک حقیقت لا اند کر الله خود سکینه لا جرم در حین گفتن
وجود مطلق اشاره اثبات را بخود کنند بعد ازان
ملاحظه نماید و در اینجا وجود بشریت خود را ذلیل سازد
و در این رابعه نفی کنند هر چیز را که اثبات کرده در معنی ثالث

یعنی خود را نفی کند و اثبات واجب تعالی و تقدس نماید
لا نیست الهی هیچ موجودی الا الله جز واجب الوجود
هرگاه به تفضلات الهی جل شانه معامله سالک بحقیقت
این معنی چهارم انجامد و از دقایق شرک بالکلیه برهد جمله
انفی وجهت وجهی روی بحدیث آرد و بعد از آن بمعنی پنجم
مشغول گردد لا نیست الهی هیچ موجودی و مشهودی در غیب
و شهادت الا الله جز موجود مطلق و مشهودی برحق
بی شایبه حلول و اتحاد چون باین معنی نفی جمیع موجودات
در غیب و شهادت دست دهد و اثبات موجود مطلق بی
شایبه غیر و غیریت حاصل آید مراتب نفی و اثبات
تمام

باتمام و اختتام انجامد و سالک از مقام کفر طریقت
برآمده باسلام حقیقی مشرف گردد و نفس و از اماریگی
باطمینان رسد و از زمین معصیت بشجر اختیار نموده رعونت
و امانت را با اهل سلسله و ران خودی و منی و تکبر و تجبر که در
نهاد او موعود است بتحلیل و فرگی گردیده بخطاب مستطاب
راضیه مرضیه و بمقتضای این کریمه یا ایتها ا
لنفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مر
ضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
کرامت یافته از مقام خود عروج نموده بتجت التصدار
تفاع فرموده استیلا بر ممالک قرب الهی جل شانه
و غوربان نموده اولئک یبدل الله سیئاتهم

حسنات وکان الله غفوراً رحیماً درینولا حقیقت
اطمینان وشرح صدور زوال عین واثر ومقام رضای
وفنای اتم وبقای اکمل واسلام حقیقی که از زوال محفوظ
است نصیب خاص خواهد شد واین مطمئنه ومقتضای
حدیث نفس خیارکم فی الجاهلیة وخیارکم فی الاسلام
رئیس سایر لطایف عالم امر وعالم خلق گردیده تقرب
معرفت الهی جل شانه خواهد شتافت ازینجاست که گفته اند
قربی که خاکیان راست قدسیان را نیست مصرع
«زمین زاده بر آسمان تاخته» «زمین آسمان را پس انداخته»
چون معامله سالک بدینجا رسد مراتب کمالات ولایت
کبرا که ولایت حضرات انبیاست ومبدی فیض
وتعین

تعین سایر جنابات ایشان است علیهم الصلوة والسلام
والبرکات بنهایت انجامد وتجلی ذات که بعضی آنرا
کالبرق گفته اند ظهور نماید بالجمله مشایخ این سلسله علیه
جلیله دایره ولایت کبرای را بر دو نصف مقرر نموده اند
نصف سافل این دایره را متضمن اسماء وصفات زایده
ونصف اعلی این دایره متضمن تجلیات وشیون و
اعتبارات ذاتیه اوست تعالی وتقدس نیز آنکه کمال
مقام متعلق است بگذشتن سالک ازین مقام و در
مقامی که وصول ولایت در اینجا ترقی سالک بوط
است بتکرار کلمه طیبه مقدسه لا اله الا الله محمد

محمد الرسول الله لساناً و جناناً و کثرت مراقبه را بوجه خاص آ
و دوام ذکر نفی و اثبات با ملاحظه معانی ترتیبی که مذکور
نیافته ست دیگر باید دانست که سعی مرشد کامل و همت
و توجه معنوی او را در حق مریدان آن تا نهایت
این دایره است و فوق این دایره آنچه در نهاد عارف
نهاده اند خود بخود ظهوری یابد بلکه ترقی و عروج
بکمالاتی که فوق این دایره است بعضی از افراد
چنانچه حضور و آگاهی حضرات نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم چون بکمال میرسد به نهایت
این دایره که مبدی یقین سایر حضرات انبیاست
علیهم السلام

والبرکات می نمودند بخلاف مشایخ سایر طرق که نهایت
آنها تا نهایت دایره و ولایت صغری است که ولایت
حضرات اولیاست و فوق آن از طرق دیگر الا ماشاء الله
کسی را عروجی واقع شده است و آنچه بعد از این دایره از
قسم معارف و کمالات و اسرار واجب الاستتار که بقید قلم
و بند رقم در آورده منسوب خصوص مجدد الف ثانی رضی
الله عنه و آنکه در ضمن اوست که به ارسال باقتباس کمالات
نبوت و رسالت بطریق تبعیت و وراثت تازه
گشته اند و بطراوت ظهور یافته چنانچه تحقیق این
معنی در باب پنجم خواهد آمد ان شاء الله تعالی

نظم فی تعریف حضرت محمد نقشبند ثانی رضی الله تعالی عنه بیت

زو شده دل افسرده رندان تازه ٭ چون زابر چمن غنچهٔ خندان
تازه ٭ از خامه بی رنگی احمد شده است ٭ نقش دیرینه نقشبندان
تازه

باب چهارم در بیان مراقبات طریقه علیه حضرات نقشبندیه احمدیه قدس الله تعالی اسرارهم

ونورنا بانوارهم و ارزقنا قسم اول سالک هر دو چشم ظاهر را
بسته بحضور دل چنان تصور کند که حق سبحانه عز شانه
بر ظاهر و باطن او مطلع است قسم دوم از مراقبه آنکه چون
مراقبه مشتق از ترقب انتظار را گویند لهذا درین هنگام
سالک دیده دل از مشاهده جمیع جهات گردانیده خود

را از سر

را از سر تا قدم چشم تصور نموده در انتظار دیدار مطلوب
مستغرق گردیده همه منتظر ظهور باشد چنانچه گفته اند

همه چشمیم تا چه بنمایی ٭ همه گوشیم تا چه فرمایی

درین مراقبه اولا ثانیه کشف کونیه و حصول کمالات
ولایت صغرا که مبدی یقین سایر حضرت اولیاست
چنانچه در باب دویم ایمائی بآن رفته است نصیب
سالک می شود قسم سوم از مراقبه آنکه سالک وجود خود
لفظ الله معی حاضری و ناظری تصور نماید و استغراق
تام درین پیدا کند درین مراقبه بالله کشف القبور و فنا
بالله و بقا بالله بحصول انجامد قسم چهارم از مراقبه آنکه

اسمی که مبدء تعین سالک است از این جمله نود و نه اسم
الهی جل شانه در خود ملاحظه آن اسم نموده خود را
مظهر او تصور کند و از انجا پی بمشرب خود برده
بوی صاحب مشرب شناسد و آن صاحب مشرب
از حضرات انبیاء کرام بوده باشد از خرمن فیوض
و برکات او خوشه چین نموده بکمالات معنوی
او بهره ور گردد از اینجاست که مشایخ عظام قدس الله
تعالی اسرارهم میفرمایند که فلانی بر قدم کدام پیغمبر است
و فلان بر قدم فلان مراد از قدم مشرب داشته اند
چنانچه اصل هر اسم از اسمهای الهی است جل شانه
مربی و مبدء

مربی و مبدء فیض بر پیغمبریست از انبیاء کرام و آن نبی
مظهر اوست علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام و آن
اسم که جزئیات آن کلیست مبدء تعین و مربی هر
فردیست از افراد انسان و آن فرد مظهر اوست مثلا اگر
که باشد اصل آن اسمی که سالک مظهر ظل اوست
مبدء تعین و مربی حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة
و السلام بدین موجب گفته می شود آن فرد را که او آدمی
مشرب است و بر قدم اوست در اکتساب کمالات
مناسب بجناب او بیشتر دارد علیه الصلوٰة و السلام
بدین اعتبار گفته می شود آن فرد را که ابراهیمی مشرب است

وبرقدم اوست علیه الصلوٰة والسلام وبرهمین قیاس
نامیده می شود موسوی المشرب عیسی
المشرب صلوات الله علیهم اجمعین قسم سوم
از مراقبه آنکه صفات خود را چه از حیات و علم و قدرت
و سمع و بصر و غیرهم همه را از حق داند و خود را باو گو
یان و باو شنوا و باو بینا و باو توانا علی هذه
القیاس فی سایر الصفات تصور کند و این مراقبه
رابعه خاصه را در حصول کشف القلوب و کمالات
ولایت کبری که در باب گذشته ایمای بان رفته
است خاصیت عظیمت قسم چهارم از مراقبه آنکه
نفی کننده

نفی کند خود را و در اثبات نماید حق را جل شانه یعنی خود را
فانی و او را باقی داند و موجود تصور کند که نقیصی از آنچه مراتب
و خیر و کمالات بجناب اقدس او منسوب سازد و خود را
عدم و شر محض و نقص خالص است ملاحظه نماید قسم پنجم
از مراقبه آن که چشم ظاهر بسته و دیده خود را گشوده در بحر
معانی آیه کریمه وفی انفسکم افلا تبصرون
خود را مستغرق سازد ازین دو مراقبه سادسه و رابعه
گشوده مراتب کمالات ولایت علیا نصیب سالک می شود
و آن ولایت ملائکه ملأ الاعلی است و حاصل می گردد
و در حصول این ولایت مناسبت تامه بملایکه علوی می شود

وحقیقت فنای لطیفهٔ آبی و لطیفهٔ ناری از جملهٔ عناصر اربعه
غیر از لطیفهٔ خاک که کمال آن مربوطست بحصول کمالات
نبوتست علی اربابها الصلواة والسلام والتحیه
درانجا سوالیست عظیم و جوابیست شریف اگر توفیق یافت
به تحقیق آن خواهد پرداخت باب پنجم در بیان کمالات
نبوت و رسالت و کمالات اولوالعزم و بیان کمالات
محبت و ... حالاو شمهٔ از بیان معارف مجدد الف
مراتب کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم فوق مراتبه
اسما و صفات و شیون اعتبارات است و ورای سلوکه
و جذبه چه کمالات ولایت صغرا و کبرا و ولایت علیا
وسیر الی

وسیر الی الله و فی الله همه ظل و عکس و شبیه و امثال اند
مر این کمالات نبوت را زیرا نکه اینهمه کمالات و اصل
مرتبه ولایت اند و ولایت را با نبوت هیچ مساوات
نیست کمالات ولایت را اکابر این سلسلهٔ علیه تشریعیه
زینهای کمالات نبوت گفته اند درین هنگام معامله عا
رف از مراتب ظلال اسماء و صفات فوقی می نماید
بلکه اصل نیز در رنگ ظل درره می ماند و انکه کمالات و
لایت را فوق کمالات نبوت گفته و ولایت را افضل
از نبوت گفته انکاشته از دو حال خالی نیست یا از ولایت
خود آن نبی مراد داشته باشد و یا انکه این کلمه چون

شطحیات دیگر در غلبهٔ سکر از وی صادر شده باشد کمال
عروج ولی آنست که سر او زیر پای پیغمبر خود برسد و در اینجا
فرق در میان این دو کمال نموده می‌آید کمالات ولایت
را نسبت بکمالات نبوت حکم قطره ایست نسبت بدریای
محیط و یا نسبت پرکاهیست با کوه عظیم قال الله تبارک
و تعالی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین
انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم
الغالبون ازینجا پی بعلو شان حضرات انبیاء
علیهم الصلوٰة والسلام والبرکات باید برد و منکشف
میگردد بقدر حال عارف حصول این کمالات

نبوت

نبوت و حقیقت مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی
و قاب قوسین او ادنی و اسرار دنا فتدلی و ظاهر می شود
ظاهر می شود فرق در مرتبهٔ حبیب و خلیل و کلیم اولو العزم و رسل
و غیر آن صلوات الله علیهم اجمعین باید دانست که بعد از
حصول این کمالات نبوت عروج بعضی از طایفهٔ افراد
این است بمقام خلت و محبت صرفه و محبوبیت ذاتیه خاصه
و حقیقت الحقایق واقع می شود و از آنجا بکمالات حقیقت کعبهٔ ربانی
و حقیقت قرآنی و حقیقت صلوٰة بهره ور میگردند آنگاه عروج
آن افراد بطریق سیر نظری بمرتبهٔ مقدسهٔ معبودیت صرف
که فوق همه است می انجامد و از آن مرتبهٔ علیه ممنوع اند از ذات
حاصل نموده بنزول قهقری مشرف می شوند و العلم

و بعالم باز میکردند بالجمله کمالات مقام خلت مخصوص
بالاصالة بحضرت خلیل است و کمالات محبت صرفه مخصو
ص است بولایت موسی علی نبینا و علیهم الصلوات
و کمالات محبوبیت ذاتی مخصوص است بولایت محمدیه
و کمالات محبوبیت خاصه مخصوص است بولایت احمدیه
و کمالات حقیقة الحقایق مخصوص است بمقام خاصه آنسرور
علیه و علی آله الصلواة والسلام علی التحیة و کمالات
حقیقت صلواة از کمالات وسعت و امتیاز بیچونت ولا
العلم عند الله عز و جل مخفی نماند که حصول این کمالات
اصالة مخصوص بحضرات انبیاست علیهم الصلواة وا
لسلام و بطفیل انبیا اصحاب کرام ایشان نظر الطریق

تبعیت

طبعیت اصحاب کرام نیز پرتوی ازین دولت اقتباه و موهوب
و تخریب بدعت و تائید شریعت گشته فاما بعد از زمان کمال تابعین
و مجتهدین این دولت رو باستتار آورده تا سنه هزار دوم
احدی از اولیای امت بحصول او سرفراز نگردیده زیرا که
دعا و عمل و توجه و کشش و کوشش و اذکار و غیره اشتغالی را که در
حصول کمالات ولایت دسترس کلیست دراینجا دخلی نیست
طرقی درین کمالات مربوطست بفضل و احسان نه باعمال
صوریه انسان فرد هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند فاما چون هزار دوم تغیر امورات
عظام بقدرت کامله حضرت ملک العلام تاثیری نهاده اند
که بعد از هزار سال پیغمبر اولوالعزم با شریعت جدیده مبعوث

میشود خلق را از بادیهٔ ضلالت بشاهراه ایمان و اسلام دعوت و هدا
یت میفرمود چنانچه ارشاد و هدایت او از محیط عرش تا مرکز
فرش با دوام حیات مبارکش شامل حال تمام عالم و عالمیان
می بود و از انتقال و ارتحال او نیز انوار هدایت و ارشاد او تا
مضی لف علی التفاوت الدرجات باندازه قرب
و بعد در عالم باقی و منجلی بودی و هر که دران مدت از
حضرت انبیا مبعوث گردیدی متابعت شریعت او فر
مودی چون میعاد هزار سال باخر انجامیدی و تقرب
الف دویم باز تغیری و فتوری در دین اسلام و تفریق
کلی در دین اسلام و تفریق کلی در مسلمانان شایع گشتی
ایمان و اسلام ضعیف گردیدی و ظلمت کفر در عالم مستولی
شدی

شدی چنانچه اکثر آن امم به پرستش و عبادت اصنام و غیره
آن باطله گرفتار شدندی آنگاه به تفضلات جناب اقدس
الهی جل شانه در عین غلبات کفر و ضعف اسلام پیغمبر
اولو العزم با معجزات ظاهره و براهین و برهان و دلایل روشن
و حجت محکم از جناب حضرت ارحم الراحمین بعالم مبعوث
میشدند تا فرو رفتگان ورطهٔ کفر و ظلم را بساحل عافیت
انجام اسلام و ایمان ارشاد و هدایت میفرمود هر کرا
سعادت ازلی نصیب او بوده قبول دعوت رسالتش
نموده از زلال خوشگوار ایمان و اسلام کام جان را تربیت
فرموده حیات جاویدی یافت و آنکه شقاوت ازلیه
شامل حال او گردیده بود از قبول دعوت رسالتش

عبا نموده از دولت عطای اسلام و خلعت فاخره ایمان
محروم و بی نصیب گشته دیده بزهر قاتل عقوبت فانتقمنا
منهم گرفتار شده بمرگ بدی می شتافت کما قال
الله تعالی فمنهم من ارسلنا علیهم حاصبا
و منهم من اخذته الصیحة و منهم
من خسفنا به الارض و منهم
من اغرقنا و ما کان الله لیظلمهم و لکن
کانوا انفسهم یظلمون بر اصل سخن روشن و کرم
که چون سنه هزار ثانی رانیز همان خاصیت الوف
ماضیه در تغیر امورات عظام و ظهور پیغمبر اولو العزم
علیه الصلواة علیه السلام متعارف بوده بود لاجرم بقرب
سنه مذبور

سنه مذبور فتور کلی در دین احمد راه یافت نور اسلام قلت
پدید کرد و ظلمت کفر در اطراف عالم مستولی گشت علی
الخصوص در ملک هندوستان که بادشاه انجا اکبر نام
علیه ما علیه از دین اسلام برگشت و دعوی نبوت و رسالت
الوهیت در پیش گرفت تا انکه خلقی بیشمار از دین اسلام
و ایمان رو گردان شدند عابد و ساجد خود ساخت چنانچه
در تمام هندوستان الی ما شاء الله کم کسی
از این بلیه قویه نجات یافته جهال از جهل و عقلا از بیم
جان و اهل جاه از حب مال و ریاست سالهای سال
طوعا و کرها گمراهان بدبخت بیدولت سجده آوردی و ا

وهر مسلمان با ایمان که سر از سجده رو تافتی آن گمراه روسیاه
سرش از تن جدا ساختی و سیاست تمام و عذاب گو
ناگون بهلاک آن بردختی هر چند که دران ایام بجهت تقویت
دین و اظهار حق و رفع باطل بمقتضای خاصیت سنه مذکور
بعث پیغمبر اولوالعزم بایستی و ظهور او از اهم مهمات بود لیکن
نماز از آنجا که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلواة والسلام
از جناب اقدس الهی جل شانه بخطاب مستطاب خاتم
النبیین کرامت و شرافت یافته و نبوت و رسالت بجناب او
علیه و الصلواة والسلام از جانب پروردگار رحیم ختم گردیده
لهذا از امت آن سرور علیه و علی آله الصلواة والسلام

مهر عظیم

عظیم ظاهر و بدر منیر باهر و قایم مقام اولوالعزم سابقه قطب الا
قطاب و الارشاد و غوث الاوتاد و الافراد و واقف مقطعات
اسرار قرآنی و متشابهات فرقانی محبوب سبحانی
حضرت مجدد الف ثانی الشیخ عبدالاحد سرهندی فارو
قی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از مضی الف
مذکور با کمال بعثت و در رسالت و علیه الصلواة والسلام
بهمان نسبت مذکوره با ایقان به تجدید دین این امت
بطراوت و تازه گی تمام درمیان متاخران جلوه گر گشت
و حدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام
آخره هم که از آن سرور علیه و علی آله والصلواة والسلام
بطریق بشارت درمانده او صادر شده بود بظهور پیوست

به آخریت این امت ارمضی الف است تازه شد ازو
شریعت مطهر غرا و تایید یافت ملت شریفه حنیفه
بیضا سرسبز گشت بوستان اشجار یقین گل گل شگفت
چمن بهارستان دین معمور و تازه دین گشت بعد از هزار
بعالم غنی کوی آمد دوبار دولت مذبوره کمالات
نبوت و رسالت و کمالات اولو العزم که بعد از زمان
اصحاب و کمل تابعین رو باستار آورده بود بحسب
تایید شریعت و تجدید ملت و تخریب بدعات از کمال
تفضلات جناب حدیث به تبعیت و وراثت صاحب شریعت
علیه و علی آله و صحابه من الصلوات افضلها و من
التحیات اعلاها و اکملها بوجود ذی جود مسعود شریف

پرتوی انداخته و آخرش را با دل مشابه ساخت آئینهٔ
حق نمای مجددی بلمعات شعشعان انوار تجلیات
ذات بحت احدی صیقل پذیر گشت کمالات مخفیه مکنونه
احمدی بواسطه اظهار حقایق حقیقه محمدی در مرآت الطاف
لطف ظهور نموده وجود عدم و عدم وجود بانچه در کتم
عدم مستور توانند بود موجود و مشهود او گشت
چنانچه بر هر وضع الهی بکار رفت تا بو العجوبه مثل تو
مخلوق خلق شد چنانچه خود آنحضرت امام ربانی محبوب
سبحانی مجدد الف ثانی قدس الله تعالی سره السامی
در مکتوبی در مکتوبات قدسی آیات خویش تصریح این
معنی پرداخته اند و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم

انتهی گوئیم که این کلام آنحضرت موافق مضمون حدیث
نفیس مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام وا
لتحیة است چنانچه روایت کرده اند بیهقی و ابی داود ابی
هریره رضی الله عنه واو از جناب آنسرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام ان الله یبعث لهذه الامة علی راس
کل مائة سنة من یجدد لها دینها یعنی بدرستی که حضرت
حق سبحانه و عز شانه بر می انگیزد برای این امت بر سر
هر صد سال کسی را مجدد باشد و نو کند برای این امت
دین این امت را هر چند که بر منطوق این حدیث شریف
شامل حال مجدد مائة والف است و ظاهراً هیچ تفاوت

ای فرزند این آنوقت است که در امم سالفه درین وقت
پر از ظلمت پیغامبر اولو العزم مبعوث میشد و احیای
شریعت مجدده میکرد و این امت که خیر الامم است
و پیغمبر این خاتم الانبیا است علیه و علی آله الصلوات
والسلام علما را مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده از وجود
انبیا بوجود علما کفایت فرموده اند لهذا بر سر مائة
از علما این امت مجددی تعیین نماید که احیای
شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در
امم سابقه وقت بعثت اولو العزم است و پیغمبری
در آنوقت اکتفا نموده اند درین وقت عارفی عالی
تامة المعرفة در کار است که قایم مقام اولو العزم
باشد

در مراتب و درجات یکی از دیگری معلوم نمی شود فامّا بمقتضا
خاصیت سنهٔ الف و تاثیر سنوات دیگر در کمالات اینها فرق
بسیار است هر قدر که از شصت تا الف و از پیغمبر اولوالعزم تا پیغمبر
غیر اولوالعزم فرق است در مجددین اینها نیز همان قدر فرق است
بلکه زیاده از آن زیرا که مجدد الف قایم مقام پیغمبر اولوالعزم است
و نور ارشاد و هدایت او از محیط عرش تا مرکز فرش شامل حالت
از عالم و عالمیان هر چه از قسم فیض و هدایت و رشد و ایمان
و معرفت در آن مدت با مستفیدان میرسد اگر چه اقطاب
و اوتاد و ابدال العصر باشند بتوسط او میرسد و مجدد شدن
را باین ذروهٔ علیا و درجهٔ عظمی هیچ مساواتی
نیست

نیست فرد هزار سال بباید که تا بباغ یقین ٭ ز شاخ
صنعت حق تو گلی ببار آید ٭ بهر قران و بهر قرن چون
تو کی بنود ٭ بروزگار بسی گر چه شهریار آید ٭ چنانچه از کلام
علامهٔ جلال الدین سیوطی و اکثر مشایخ عظام رحمة الله
علیهم اجمعین که قبل از آنحضرت بوده اند نیز افضلیت
ایشان بنهجی که مذکور یافته است ظاهر و باهر است
از آنجمله یکی از عارف کامل تام شیخ المشایخ و الاسلام
حضرت شیخ احمد جام است قدس الله تعالی سره العزیز
که در مقالات قدسی آیات خویش بر نگاشته اند
که بعد از من هفت تن بنبل من مسمی باسم من پیدا
شوند و آخرین ایشان بعد از هزار سال ظهور نماید

وازهمه افضل باشد … نام پاک آنشه دنیا و دین

شیخ احمد بود فخر عالمین … بعد پیغمبر در اقلیم شهود

انچنین شاهی نیاید در وجود … روی پاکش در شمایل با نبی

آنچنان کز حسن ابن علی … از نگاهش بس تقی زاهدان

بو یزید وقت گشت و بو الحسن … روشن کز زندیق دیدی گمان

صدق ورزیدی نکردیدی ز جان … کاش میدیدش یزیدی مزید

تا عدو الله انگشتی تفتیده … قبله اشیای عالم بوده است

فرد کامل غوث اعظم بوده است … من بمدح آن امام همچون

داد معنی داری لیکن کنون … غالب آمد اندرین حالت مرا

جذب عشق حضرت خیر الورا … من بسوی فرع میکنتم روان

ز اصل آمد بر دسوی خود کشان … دانستم با فرع او کفت و شنود

فرع سو

فرع سوی اصل خود را هم نمود … ز احمد ظاهری میگفتم سخن

احمد اصلی مقابل شد بمن … مظهر حق شمع بزم لایزال

نجم ثاقب بدر اوج بی زوال … کلک صنعت موجب اظهار کل

شافع یوم جزا خیر الرسل … او انقلاب محبت در زمان

بر دسوی خود مرا با دل کشان … چون عنان اختیار از من ربود

پس در معنی بروی من کشود … دید طوطی شکرستان وفا

یافت بلبل گلبن باغ لقا … غنچه گلزار طبع من شکفت

قمری بستان جان آمد بکف … لاجرم در شکر این لطف عطا

میفزاییم طرح دیگر در ثنا … گرچه در عجزم ز وصف ذات او

گویم از اسماء ذو الکیات او … الله الله مدح اسمائش کنم

باز اسم با مسمای رسم … گوش کن ای محرم اسرار یار

گوش نه ای محرم اسرار یار   بشنو از من شرح نام آن نگار

آن رسول خاص محبوب خدا   سرور کونین ختم الانبیا

قبله گاه جسم و جان خاکیان   سجده گاه تارک افلاکیان

از پی مجد و علا و فتح باب   شد مسمی با دو اسم مستطاب

در کلام اقدس ربانیش   هست مسطور آن دو نام نامیش

گفت اندر مژده قول مسیح   اسم احمد تعالی الله صریح

هم مکرر چند جا اندر سور   حق محمد گفته داد از وی خبر

در رشاد هر دو عالم آن دو نام   این هر یکی خاصیت دارد تمام

عالم روح و ملک را تربیت   در نخست از اسم اعظم بوده است

وز محمد فیض ارشاد و هدا   می‌رسد ارواح و هم اجساد را

زانکه شامل هست این نام شریف   با همه اجساد و ارواح لطیف

هیچ

هر یکی این نام را و قرب حق   ما ورای خلق و امر نه طبق

یک ولایت از پی عز و کرام   هست اندر قدر جان هر کدام

آن ولایت کز نام احمد است   از محمد با احد اقرب تر است

زانکه آن میم کز احمد شد ازو   هست در میم محمد یک برو

نکته باریک اینجا ای عزیز   کو مگو افتاده در عشق و تمیز

گر نگویم بسته ماند سر دوست   ور بگویم مغز بشکافد ز پوست

گر نگویم دل نمی‌گیرد قرار   ور بگویم چون شود انجام کار

اندر اینجا چون صراط آمد سخن   حق نگهدار از لغزش پای من

نیست گرچه مقصد جامی صفی   زین دو اسما غیر یک ذات نبی

لیک من در فرق شرح این دو اسم   آنچه بر سید مسلم زان علیم

این معارف بس عجیبست و شگرف   مشکلات اظهار این معنی بحرف
گوییمش لیک از کوری چشم بد   دور دار دکا در حی الصمد
حلقه میم که اندر احمدست   از غموضهای اسرار ایزدست
هم کنایت از تعین روح اوست   هم بشارت که قرینیت و بدوست
لی مع الله جرعه جام ویست   خطبه لولاک بر نام ویست
با حبیب عند ربی کام اوست   من رآنی قد الحق کام اوست
هم ازین میمست کو خیر البشر   احمد بی میم آمد در خبر
کشف میم از میم رو و جد   خلعت نام احد بود از صمد
در محمد آن دو میم در فتوح   یک تعین از جسد دیگر ز روح
نقش بست اسم محمد زان دو میم   کرد در بر خلعت نو آن قدیم

حلقهای

حلقهای آن دو میم عارضی   کرد در کونین از برای بندگی
پس محل چون جسد شد با قدم   غیبت حادث جز دو طوق آن دو میم
لیک چون آمد شد از بدو ظهور   بعد هر الفی تغیر در امور
لاجرم اندر تعین جسم آن   بعد الف آمد فتوری ناگهان
آن تعین میم اول شکست   جای او را الف او بنشست
شد میان میم و ل هر الف   تا محمد گشت احمد در الف
چون تعین میم جسمانی گسست   آن تعین روحیش قوت گرفت
قرب یکر یافت روح پاک او   جان فدای حلقه فتراک او
بعد از آن حالت بدیوان احد   عز آنکس در قرون آمد ز حد
کار و بارش از رونق نبد یکی   با یکی نجامید آنهم معنوی

ای خوش آندم که کمان تو چید ⁛ از دو طوق بندگی بالیک رسید

غنچهٔ اقبال و گل گل شگفت ⁛ بعد ازان سریت گویا بشگفت

کرتر اشتهی رسد درین بیان ⁛ رو مکاتیب مجدد را بخوان

اصل این منظومه و این گفت و گو ⁛ در میان جلد ثالث باز جو

باب ششم در بیان اذکار و اشغال علیه حضرت قادریه

اشغال طریقه علیه جلیله حضرت قادریه قدس الله تعالی

اسرارهم اقسام اند قسم اول جلسه که درین طریقه علیه جلیله

معهود است رعایت آن نماید و آن چهار زانو نشستن

سنت است چنانچه ابی داود و از جابر بن سمره روایت کرده

است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از صلوة فجر تا برآمدن

آفتاب سفید با کیزه چهار زانو می نشست بعد ازان هر

دو دست

هر دو دست خود را بر هر دو زانو خود نهند و انگشتان هر دو دست را

کشاده دارد بنوعی که نقش ذات الله اسم تبارک و تعالی ظاهر

گردد بعده اول شیخ سه مرتبه ذکر گوید طالب بشنود پس طالب

همان عنوان سه بار ذکر گوید پیر بشنود انگاه شیخ دل خود را

متوجه دل مرید نموده توجهات فرماید و تصرف عالیه در حق او

بکار برد و هر شغلی و ذکری که مناسب حال طالب بوده باشد

و سود او دران بیند باو تلقین نماید فاما چون درین

طریقه شریفه ذکر لسانی دلالت فرماید و طریقه او آنست که طریقه

جلسه مذکوره را رعایت فرموده سر خود را نزدیک زانوی

چپ برده از رجب لا اله گویان نزد زانوی راست گذر کرده

بکتف راست برساند و از کتف راست لا اله گویان بر زانوی
چپ ضرب کند و در گذشتن از زانوی چپ بطرف زانوی
راست نفی کند خطرات نفسانی را و برسیدن کتف راست
نفی کند خطرات ملکی را و در ضرب نمودن الا الله از کتف
راست بر زانوی چپ اثبات کند خطورات رحمانی را
بحضور دل و در وقت گفتن این ذکر برابر دارد انگشتهای
دست و پای را چنانچه در وقت گفتن لا اله الله بردارد
انگشتان مذکور و در وقت گفتن لا اله الله باز بنهد تا به
بیست و یکزمان ذکر کرده باشد خدای عز و جل در هنگام گفتن
الا الله چشمهای خود را بر بندد و در اثبات نماید حق و مدا

ومت

مداومت این ذکر از جمله شرطیت در جمیع اوقات
بعضی گفته اند که در شب و روز ده هزار بار بگوید و شب را
نیز بر همین شغل بگذارد و چون از ذکر فارغ شود
هفت بار کلمه تمجید گوید قسم دوم آنکه چون در ره شتاب هر دو
و در هر قدم لا اله الله گوید و چون در ره آهسته
رفتن گیرد در نهادن پای راست لا اله گوید
و در نهادن پای چپ الا الله گوید قسم سیوم
بطریق بحرکت سر کلمه لا اله الا الله را بر دو تمام از زبان
و قلب آورد تا ببازوی راست رساند و کلمه لا اله
الله را از بازوی راست بر قلب رساند و در هنگام رسیدن

قسم

الا الله ضرب کند سر را بالای قلب بر کتف چپ
آنکه کلمهٔ لا اله را از کتف چپ برو بر دارد و بر کتف
راست برساند و از آنجا لا اله الا الله را بزور تمام بر کتف
چپ ضرب نماید بر نهجی که نوک زنخ سالک برو
کتف او برسد این سه اذکار را نفی و اثبات ناسو
تی نامند چون ازین هر سه قسم فارغ شود باثبات
خالص بپردازد و آن ذکر الا الله است و طریقش
آنست که جلسهٔ مذکور را رعایت نموده سر خود را
از موضع صنوبری قلب برداشته بکتف راست
رسانده ازانجا الا الله گویان بر قلب صنوبری

بحضور

بحضور دل ضرب کند و در گفتن ذکر الا الله کلمات لا معبود لا
مقصود و لا مطلوب لا محبوب لا موجود ملاحظه نماید و بعضی گفته‌اند
که مبتدی ملاحظهٔ لا معبود کند و متوسط ملاحظهٔ لا مقصود کند
و منتهی ملاحظهٔ لا موجود کند و این ذکر الا الله را ملکوتی نامند
و اثبات خالص نیز گویند بعد ازان ذکر مجرد است و طریق او
آنست که جلسهٔ مذبوره را مراعات نموده سر خود را از پستان
چپ برداشته بکتف راست رساند و از کتف راست اسم ذات
الله را گویان بر پستان چپ ضرب کند و این ذکر را اسم ذات
حلاوت و حضور دست دهد و ملکه حاصل شود بعده بذکر
هو مشغول شود طریقهٔ او آنکه بخلاف جلسهٔ معهود بجلسهٔ

صلوات بنشیند و هر دو دست بر هر دو زانو نهد و سر خود را
مابین هر دو زانو برده هوا از تحت ناف بالا و از ظاهر کشیده
بحبس نفس بدماغ رساند و آنجا قدر یک لحظه
قرار داده باز از تحت ناف بدستور سابق آغاز کند و بعد از مدت
آن اپر دارد تا در احدیت مطلقه محو گردد و موجود مطلق ظهور
کند و حیرت در حیرت و فنا در فنا حاصل شود چون ازین کار
جهریه شوق و ذوق و اطمینان قلب و نفس صورت گیرد بعد
ازان بذکر خفیه مشغول شود و آن بر دو قسم است یکی بحبس دم
نیست و یکی بدم و آنکه بحبس دم است طریقه او اینست و آن آنکه
زبان را بکام بچسباند و هر دو چشم به بندد و در اسم ذات مبارک الله
بحبس نفس

را بحبس نفس بحرکت سر بر دل خود بگذارند و هر قدر حبس نفس
یاری کند بذکر مشغول باشد و چون بسیار بطاقت شود
نفس را بسوی هوا واگذارد و باز حبس کند بذکر مذکور گوید شمر
کلما تمم کذا این ذکر حلاوت معنوی و غلبات شوق
و سکر و نفرت از خلق و نسیان ما سوا الله قسم دوم که غیر
حبس نفس است آنرا پاس انفاس گویند و آن نیز بر سه
نوع است بعضی گفته اند که هنگام خروج و دخول نفس هو گوید
و برخی میفرمایند که حین خارج شدن نفس بزبان دل
لا اله گوید و در حین دخول نفس الا الله بعد ازان بمراقبات
طریقه جلیله شریفه اقسام اند قسم اول مراقبه آنکه سالک تصور

کند که موجود حق است یعنی حاضر و ناظر و شاهد او ست و خود را
در جمیع اوقات چه خفتن و چه نشستن و سکوت و کلام
و خوردن و آشامیدن در عین ملاحظه مستغرق سازد
و این قسم اول مراقبه را در این طریقه علیه شریفه خلوت در انجمن
نامند قسم دویم مراقبه آنکه صفات سبعه که عبارت از حیات
و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام بوده باشد
این همه را بجنب کاهی است و معنوی اخص الخاص
خلاف دیده غفلت آمیز عوام از حق سبحانه عز شانه دانسته
خود را از افعال ناشایسته باز دارد قسم سیوم مراقبه آنکه شهود
وحدت در کثرت و طریق او آنست که بهر چه و بهر رنگ نگاه

نگاه کند کریمه کل شیء هالک الا وجهه در دل
خود ملاحظه نموده چنان تصور کند که این ذات همان ذات
است و این صفات همان صفات است و این اسما
همان اسما است و این افعال همان افعال است و این
شهود وحدت در کثرت می نامند قسم چهارم مراقبه آنکه
چون چشم بر بندد ذات حق را در باطن ملاحظه نماید
بقیاس هو معکم اینما کنتم و چون چشم بکشاید کریمه
اینما تولوا فثم وجه الله مطالعه نموده ملاحظه
نماید که این همان ذات است که با صفات

کاملهٔ خود در باطن بود اکنون ظاهر و هویداست قسم پنجم
مراقبه انکه خود را در خاک فانی کند و خاک را در آب و آب را
در هوا و هوا را در نار و نار در نور و نور در روح روده را
بمقتضای کریمهٔ و نفخت فیه من روحی در خود این و
را عروج و نزول نیز نامند قسم ششم مراقبه انکه الله حاضر یا
کفته بطرف آسمان چندان نظر کند که چشمش خیره کردد
بعد ازان الله ناظری بر بره بینی آنقدر نظر کند که چشمش
تیره کردد قسم هفتم مراقبه انکه مجموعهٔ کثرت را مرایای
مقدس وحدت تصور نموده ملاحظهٔ هو العالم و هو
المعلوم

هو الاول وهو الاخر هو الظاهر
وهو الباطن هو الازل و الابد نماید
قسم هشتم مراقبه انکه معنی آیه کریمه کل من علیها فا
ن و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
تصور و ملاحظه نماید و خود را با جمیع اشیاء چون میت
خیال کند و جسد خویش را بوسیده و خاک شده و برا
کنده کردیده و بباد فنا رفته تصور کند و من حیث شانه را
و هو الحی لا یموت مطالعه نماید نتیجه این مرا
قبات محویت و نسیان ما سوا الله است

باب هفتم در بیان بعضی اذکار و افکار طریقه علیه حضرات حسینیه قدس
الله تعالی اسرارهم بدخول اربعین و
مشهور بچله است بدانکه چون طالبی
بخدمت چون طالبی بخدمت شیخ بطلب حق جل
علی بیاید که شیخ او را امر استخاره کند هرگاه استخاره هر دو موا
فق افتد اول او را بتخلیه دلالت نماید بعد از ان درود
و استغفار و طریقه توبه که معروف مشایخ است تلقین نموده
او را بذکر الهی جل شانه مشغول گردانند و توجهات گیرد
خود را از وی دریغ ندارد تا آنکه لذت و حلاوت ذکر
در باطن او جاگیرد آنگاه به دخول اربعین امر نماید و طریقه
رابطه شیخ

شیخ را در سایر اذکار و افکار و اشغال در جمیع احوال در دل داشته
باشد و یک ساعت محبت شیخ از دل بیرون نکند بلکه همه
وقت در ازدیاد محبت آن ساعی باشد و طریقه ذکر
این سلسله جلیله بر دو نوع است ذکر جلی است و ذکر
خفی است چنانچه کتنو د طبعات شد و سماعی را بذکر جلی
و کتنو د طبقات ارضی را بذکر خفی مربوط داشته اند و آن
ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است که بجهت فتح ابواب فوقانی آن
را جهری می نامند و جلی نیز گویند و بجهت فتح ابواب
تحتانی همان ذکر را خفیه نیز گویند طریق آنکه جلسه صلوة
را رعایت نموده کلمه لا اله را بمد طویل از ناف کشیده بکتف
راست بفرق سر رسانند و در انجا نفس را بکر گرفته و الا الله را

بقوت تمام و شدت شدید از فرق سر بر دل ضرب کند
و در حین گفتن لا اله چنان تصور کند که محبت غیر خدای
جل شانه از دل برون نموده در پس پشت انداخته و معنی
این کلمه را چنان تصور کند لا معبود و لا مقصود و لا موجود
الا الله بعد از آن به اسم سمیع و بصیر و علیم بطریق عروج
و نزول تعلیم نماید اسمای مسطور بطریق مذکور عروج کرده باز
بطریق علیم و بصیر و سمیع نزول نماید باز بدستور سابق
عروج نزول کند تم فتم بدانکه کثرت ذکر این اسم بلکه این صفات
ذاتیات آلهی جل شانه باز میدارد طالب را از جمیع اعمال
ناشایسته بعد از آن سالک را بپاس انفاس مشغول کند
و طریقه او آنست که چون نفس خارج شود هنگام بر آمدن نفس
لا اله

لا اله گوید و هنگام در آمدن نفس الا الله گوید و در حین گفتن لا اله
نفی محبت ما سوی الله نماید و در حین گفتن الا الله محبت حق
سبحانه عز شانه در دل خود اثبات نماید بعد از آن او را
بخلوت اربعین ترغیب نماید و چند چیز در خلوت سالک را لابد است
صوم دوام و قلت طعام و کلام و ترک صحبت عوام و رابطه
مرشد علی الدوام و رعایت او و از مراعات شرائط او دوام
وضو در همه اوقات آنگاه وقت در آمدن بخلوت اول
پای راست خود در خلوت نهد بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم قل اعوذ برب الناس
تا آخر بعد از آن پای چپ نهد و در وقت نهادن

پای چپ بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم ارزقنی محبتک واشغلنی بجمالک
واجعلنی من المخلصین بجلال ذاتک
یا مونس من لا مونس له ربنا لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین بعد ازان روی بر قبله
بر جاده ایستاده ۲ بار کلمه تمجید بگوید بعد ازان یازده بار
انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات
والارض حنیفا وما انا من المشرکین
بگوید و چهار رکعت نماز بدو سلام بگذارد و در هر رکعتی بعد
از فاتحه هفت بار آیة الکرسی و سه بار قل هو الله

یکبار

ویکبار امن الرسول بخوانند چون از نماز فارغ شود دو سجده شکر ادا
نماید در سجده اول یک تسبیح یا فتاح و در سجده ثانی یک تسبیح یا باسط
بگوید بعد ازان باذکاری که مذکور گشته است مداومت نماید بعد ازان
بمراقبه این سلسله علیه جلیله مشغول گردد و طریقه او انست که در
مستقبل قبله بدو زانوی ادب نشیند و هر دو دست خود را بروی
پشت بر هر دو کتف خود چون میت زده کان جمع نموده سر
فرود انداخته هر دو چشم بربسته بحضور دل چنان تصور نماید
که حضرت سبحانه حاضر و ناظر است و من بحضور اویم و در این مراقبه
چندان مستغرق گردد که اثری از شعور نماند و حیرت و محویت
فرو گیرد

باب هشتم در بیان اذکار و اشغال طریقه علیه سهروردیه قدس الله تعالی اسرارهم

اشغال باطن در این طریقه

ست شریفه علیه انواع اند فاما آنچه پیران من و بخدا راه نمایان
من بران اقدام نموده اند اول آن پاس انفاس است که سالک
واقف نفس خود باشد که بغفلت درین راه نیاید و آن بر دو
قسم است قسم اول آنکه نفس داخل بدن شود اسم ذات گوید
و چون نفس بیرون آید هو گوید آنکه در دخول نفس لا اله
گوید و در خروج نفس الا الله گوید و این شغل را در جمیع حالات
داشته باشد بعد از آن ذکر چهار ضرب است و آن نیز بر
دو نوع است نوع اول آنکه جلسه چهار زانو را که در طریقه
علیه قادریه بیان یافته است رعایت نموده سر خود را بر زانوی
چپ برده کلمه لا اله از زانوی چپ بحرکت سر بمد طویل آغاز
نموده بر زانوی راست گذرانیده لا اله را بکتف راست ختم
نماید

نماید و در اینجا نفس برقرار نموده کلمه الا الله را سه نوبت بقوت
نفس و شدت شدید بر دل زند باز از سر آغاز کند و در حین گفتن
لا اله نفی کند اله باطله را و در حین گفتن الا الله اثبات نماید
موجود برحق را آنکه کلمه لا اله را بجد و شد و بقوت تمام
با ملاحظه خفی است خطراتی که مذکور می شود بامداد نفس از زانوی
چپ کشیده بر زانوی راست گذرانیده و بکتف راست رسانیده
و آنقدر سعی در مد نماید که سه ضرب بیکدم باین هر سه محل صورت
پذیرد و ضرب چهارم کلمه الا الله را بر دل زند و در ضرب اول که محل
آن زانوی چپ است نفی کند خطرات شیطانی که مشایخ
عظام مقام شیطان را جانب چپ قرار داده اند و در
ضرب دویم که محل آن زانوی راست است نفی کند خطرات

نفسانی که نفس و شیطان مقابل یکدیگرند و در ضرب سیوم بر کتف
راست نفی کند حضرات ملکی را که آن مقام فرشته است از
کرام الکاتبین و درین هر سه محل نفی هر خطره مذکوره را جدا جدا
بکند بعد ازان در ضرب چهارم که بر دل است اثبات کند
خطره رحمانی را که القلب عرش الله تعالی گفته اند چون این
حالت ملکه شود سالک از سیر آفاقی بهره ور گردد و طریق نفی آ
نست که اسم مبارک الله را بلا خطاء این صفت بطریق عروج و
نزول در دل بگوید الله علیم الله علیم الله سمیع الله بصیر
چون این ذکر ملکه دل شود آنگاه سیر انفسی که بلا مکانی موصوف
است نصیب سالک شود از کمالات فنای قلبی که عبارت از نسیان
ماسوی الله است بهره ور گردد در جمیع اذکار و اشتغال

رابطه

رابطه قلبی از شیخ وابسته باشد و یکساعت محبت او را
از دل بیرون نکند بعد ازان مراقبه طریقه علیه آنست
که بر سرین نشسته هر دو زانو ایستاده کرده و هر دو چشم
بربسته سر خود را در هر زانو نهاده حق را ناظر و حاضر تصور
نموده استغراق و اضمحلال دران نماید نظم اینجا به تحقیق
رسد مرد ، کز محنت کفر و دین شود فرد ، آنکه ز زیان
نه سود باشد ، یک قبله و یک سجود باشد ، ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات منظومه

ایخدای پاک بیچون و چنان ، رهنما و دستگیر بیکسان ،
این صفی بیچاره مسکین گدا ، از تو میخواهد عطای رهنما ،

جز درت دیگر ندارد آگهی راه گم کرده است بیمانش ای

حامل بار امانت شد بجهل لطف کن از قوتش آور بفعل

بر سرش از چار سو صد فتنه است دست بر گیرش که وقت فرصت است

از خواص خمس خسته جان شده شش جهت را چار طبعش ره زده

خاطرش اندر شش و پنج و تر است زو جانش پای شش در است

ماه کنعانی فتاده در چهی زار زار

تا که یونس در بطن ماهی شد زبون از کرم آور ز ظلماتش برون

ای بحق شاه فرقان مجید کن در آغوشش آنچه در گوشش رسید

وی بحق سر ربانیان گوهر گنج نهانش کن عیان

تا کند جان اندر آن حالت نثار

هر دل فسرده را بخشد قرار

تمت تمام کارش نظام شد روی شیطان سیاه شد این کتاب

حضرت
عمدة الاولیا

عمدة الاولیاء قدوة الاوصیاء تمسد المحققین وارث الا
نبیا هادی الخلق الی الله حضرت حاجی شیخ محمد صفی الله
قدس الله تعالی اسراره اللهم اجعلنا من کلاب
بیته آمین ثم آمین اجب دعاءنا یا رب
العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین لا
اله الا الله محمد رسول الله

نوشته است این کتاب علی فقیر حقیر پر تقصیر ضعف عباد الله
یک دوازده حضرات نقشبندیه سرهندیه خصوصا دوازده
مصنف این کتاب بدر دوازده پیران ایشان و خلفای
ایشان احقر عباد الله مسکین محمد فاضل بن سواته

کنداکس ر ساکن ننگارپور غفر الله له ولوالدیه تمام شد
بعد از فراغ شام بتاریخ پنجم ماه ربیع الاخر ۲۲ سنه در
مسجد متصل دروازه جاجپور نزد خلیفه محمد شفیع الدین
محمد حسین ننگارپوری غفر الله ولوالدیه وللاستادیه و
لجوانیه والتلامیذیه واصحابه واهل بیته واولاده اللهم
اعطاه ولدا صالحا وعلما نافعا وعملا متقبلا وللجمیع
المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیا
منهم والاموات ربنا تقبل منا انک انت السمیع
العلیم یا ارحم الراحمین الهی هر کس که این خط
نوشت به بخش کناهش عطا کن بهشت

حق تعالی

حق تعالی فرموده است خلق الله آدم علی صورته
وشناخت آدم چیست دل ترا عرش تو ساخته واز
خیال لوح محفوظ ساخته است از روح حیوانی که
منبع آن دل است اسرافیل تو ساخته از دماغ کرسی
تو ساخته واز خشم و کوشش واز جمله حواس فرشتگان
از منبع دماغ تو هیات آسمان وستارگان واز
انگشت و قلم و مداد طبایع مسخر تو ساخته و ترا
بیچون و چگون بیافرید بر همه سر پادشاه کرده
این مملکت را بر تو داده و انگاه نیز گفت از
پادشاهی غافل نشوی